پژوهشنامه خراسان بزرگ
شماره ۳۳ زمستان ۱۳۹۷
No.33 Winter 2019
۱۵-۲۸
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰

هجوم مغول و گسست تاریخی خوارزم از ایران

مریم خسروآبادی: استادیار گروه تاریخ دانشگاه یزد

چکیده

پیش از حمله مغول، مورخان و جغرافیدانان مسلمان، ماوراءالنهر را بخشی از مملکت ایران و در پیوندهای تاریخی، سیاسی و جغرافیایی با خراسان بزرگ می‌دانستند و به همگرایی و ارتباط عمیق تاریخی این منطقه با خراسان تاریخی نظر داشتند. کوچروانی مانند کوشانیان، هیاطله و بخصوص کوچروهایی که پس از اسلام بر این نواحی فرمان راندند مانند قراخانیان، سلجوقیان، قراختاییان و خوارزمشاهیان، هرگز روابط تاریخی بین این مناطق و فضای داخلی ایران را قطع نکرده و حتی گاه در مقاطعی دولت‌های مقتدری تشکیل دادند که از مرزهای سیحون تا بغداد امتداد داشت. نگاه آنان همواره به سمت غرب بود و همین نگاه پیوستگی دائمی از منظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایجاد می‌کرد. به نظر می‌رسد ماوراءالنهر و بخصوص خوارزم پس از هجوم مغول، ارتباط تاریخی خود با ایران را از دست داده است. در واقع حاکمان غیر ایرانی پیش از هجوم مغول که می‌توان آنان را خویشاوندان فرهنگی مغولان دانست، باوجود ساختارِ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی شبه مغولی، سبب این گسست تاریخی نشدند. این گسست، حاصل هجوم مغول بود. حمله مغولان و به‌تبع آن، نحوه تقسیم متصرفات چنگیزی، پیامدهای تاریخی عمیقی برجای گذاشت. سنگ بنای این نتایج با مشخص شدن موقعیت‌های جغرافیایی آغاز شد. این تقسیم‌بندی از آن رو اهمیت داشت که مرز موضوع هویتی بود. در این میان خوارزم که از لحاظ جغرافیایی از ایران و ماوراء النهر جدا شده بود، از نظر هویت مسیری متفاوت را طی می‌کرد. هویتی که در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تغییر یافت. در این پژوهش با روش تحلیل تاریخی، تلاش شده است تا ضمن توضیح جنبه‌هایی از همگرایی تاریخی خوارزم، ایران و ماوراءالنهر، تبعات هجوم مغول مورد واکاوی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: خراسان بزرگ، خوارزم، خیوه، جغتاییان، مغول

Abstract

Before the Mongol invasion, Muslim historians and geographers viewed Transoxiana to be part of the Iran and in historical, political, and geographical connection with Greater Khorasan. They sought the convergence and deep historical connection of this region with historical Khorasan. Nomads such as the Kushans, the Hephthalites, and especially the nomads who ruled these areas after Islam, such as the Qarakhaniyan, Seljuks, Qara Khitai and Khwarezmian, never cut off historical ties between these areas and the interior of Iran, and sometimes even formed powerful states. It stretched from the borders of Seyhan River to Baghdad. They sought West, and this perspective created a permenant political, social and economic connection. It seems that Transoxiana, and especially Khwarezm, has lost its historical connection with Iran after the Mongol invasion. In fact, the non-Iranian rulers were not indeed responsible for this historical segregation before the Mongol invasion, despite the Mongol-like political, social, and economic structure. This segregation was the result of the Mongol invasion. The Mongol invasion and following that, the method of separating the conquests of Genghis Khan had profound historical consequences. The cornerstone of these outcomes began with geographical demarcations. This division was important because the border was an identity issue. In the meantime, Khwarezm, which was geographically separated from both Iran and Transoxiana, took a different path in terms of identity, an identity that has changed in political, social, and economic terms. In this research, with the method of historical analysis, an attempt has been made to explain aspects of the historical convergence of Khwarezm, Iran and Transoxiana, and then to examine the consequences of the Mongol invasion.

Keywords: Greater Khorasan, Khwarezm, Khiva, Chagatai, Mongol

*نویسنده مسئول مکاتبات: مریم خسروآبادی (۰۳۵۳۱۲۲۳۵۷۵) (khosroabadi@yazd.ac.ir)

مقدمه

همگرایی ناحیه خوارزم و فرارود با ایران، پیشینه عمیقی از اسطوره تا تاریخ را دارا است. گزارش‌های کتیبه‌های باستانی، متون تاریخی و جغرافیایی مانند المسالک (ابن‌خردادبه)، صوره الارض، حدود العالم، احسن التقاسیم و معجم البلدان، مصداق این گفتار است. حجم گسترده مطالب ارائه شده از تاریخ خوارزم مربوط به تشکیل دولت خوارزمشاهیان و فاجعه مغول بوده است، اما پس از آن، نام خراسان بزرگ دیگر برای قلمرو جغرافیای شمال شرق ایران کاربرد نداشت. شمال شرق ایران که سهم ایلخانان حاکم بر ایران بود همچنان خراسان نامیده می‌شد، اما سایر قسمت‌های خراسان بزرگ مانند هرات، بلخ، مرو و خوارزم بیشتر نام خوانین یا الوس‌ها را به خود گرفت چنانکه به‌عنوان مثال می‌گفتند قلمرو خانات جغتای یا جوچیان و در مقطعی خانات خیوه و ازبکان جایگزین شدند. نه منابع تاریخی ایران و نه تحقیقات داخلی به سرنوشت تاریخی و سیاسی خوارزم علاقه‌ای نشان نداده‌اند. به نظر می‌رسد پس از جدا شدن خوارزم از سرزمین ماوراءالنهر طی تقسیمات چنگیز، تاریخ‌نگاران ایرانی ضرورتی برای نگاشتن تاریخ این ناحیه احساس نکرده‌اند. نام خوارزم در سفرنامه‌های ابن‌بطوطه و شاردن و به‌خصوص در متون تاریخی عصر قاجار از سوی حکام، مورخان، سفرا و نظامیان از سر گرفته شد. بیشترین اطلاعات درباره این منطقه از سیاحان و مأموران سیاسی مانند وامبری، کنستنکو، هدایت و میرپنجه و یا طی لشکرکشی‌های دوران قاجار به‌قصد حکمرانان این ناحیه گزارش شده است.

پیشینه پژوهش

محققان امروزی و حتی دانشجویان رشته تاریخ عمدتاً تاریخ این ناحیه را تا دوران سیطره مغولان مورد توجه قرار می‌دهند. توجه به رخدادهای این منطقه عمدتاً به حملات ویرانگر تیمور به ایران و روابط تیره ازبکان و صفویان حول محور تشیع مربوط می‌شود و به‌ندرت سرنوشت شهرهایی که روزگاری در پیوستگی دائم با ایران قرار داشته‌اند نظیر بخارا، تِرمِذ، بلخ، خوارزم و چاچ مورد علاقه قرار می‌گیرد. به‌طور نمونه مقاله *مسئله مرکزیت و استمرار قدرت در حکومت خوارزمشاهیان* از رسول جعفریان و *فرضیه فاجعه‌زدگی: تأثیر پایدار فاجعه مغول در تاریخ سیاسی، اجتماعی و علمی ایران* نوشته عباس عدالت، خوارزمشاهیان و فاجعه مغول را مدنظر قرار داده و یا در منابع دانشگاهی مانند *تاریخ خوارزمشاهیان* اثر خلعتبری و یا *تاریخ دولت خوارزمشاهیان* از قفس اوغلی، خوارزم تا ویرانی آن توسط مغولان سرنوشتی مشترک با تاریخ ایران داشته است. برخی محققان روسی همچون بارتولد در *تاریخ ترک‌های آسیای میانه* حتی این سرنوشت را پیش از مغول از ایران جدا نموده‌اند، چنانکه او از خوارزم در عهد دولت خوارزمشاهیان تحت عنوان کشور خوارزم یاد کرده و این در حالی است که گزارش‌های متون تاریخی معاصر دوران هجوم مغول، گویای پیوستگی سرزمینی خوارزم با قسمت‌های مختلف ایران است.

روش پژوهش

این پژوهش در پی آن است تا به بررسی علل گسست تاریخی مذکور و بی‌علاقگی به سرنوشت این ناحیهٔ تاریخی از ایران بپردازد و متعاقباً پرسش‌های مطروحه چنین است که چرا هجوم مغول به‌مانند هجوم سایر کوچروهای پیشین، همگرایی این ناحیه با ایران را تداوم نبخشید؟ این حمله چه پیامدهایی را به دنبال داشت که سرنوشت این ناحیه را برای همیشه از ایران جدا نمود؟ بر این اساس، تلاش گردیده است ضمن بیان مختصری از رابطه تاریخی خوارزم با ایران پیش از هجوم مغول، دلایل گسست تاریخی این سرزمین از ایران و خراسان بزرگ پس از حمله مغول، با روش توصیفی-تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای مورد بررسی قرار گیرد.

مروری بر پیوستگی جغرافیایی خوارزم با ایران پیش از هجوم مغول

منابع حماسی، تاریخی، جغرافیایی، کتیبه‌ها، کاوش‌های باستان‌شناسی و بخصوص تحولات و رخدادهای سیاسی، همگی گویای این نکته هستند که خوارزم پیش از هجوم مغول، پاره‌ای از قلمرو جغرافیایی ایران بوده است. به‌طور نمونه لغت فارسی خوارزم (خوار+زم) به زمین پست معنی شده که امروزه در میان برخی از کردها و لرها همین معنی را می‌دهد همچنان که ذکر نام این سرزمین در اوستا و کتیبه داریوش اول (پورداود، ۱۳۷۷: ۴۳۱؛ شارپ، ۱۳۴۶: ۷۹) گویای این نکته است که خوارزم نام بخشی در دو سوی رود

جیحون و در قلمرو جغرافیایی ایران تاریخی بوده است. این ناحیه به گفته بیرونی، سابقاً به نام یکی از شهرهای معروف آن، «فیل» خوانده می‌شد (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۵۷). بعدها جرجانیه (گرگانج) در شمال جیحون و کاث بر ساحل راست این رودخانه هم خوارزم خوانده شدند. ابوریحان بیرونی مورخ خوارزمی، آغاز حیات سیاسی این منطقه را به سیاوش کیانی مربوط می‌داند (بیرونی، ۱۳۵۲: ٥٦). خوارزمی‌ها سیاوش را از اجداد خود می‌دانستند؛ سیاوشی که قهرمان اساطیری جنگ‌های ایرانیان و تورانیان نیز به شمار می‌رود (ثعالبی، ۱۳۸٤: ۲۱۳-۱٦۷، ۱٤۷؛ عوفی، ۱۳۷٤: ۷۸). خوارزم را جایگاه زرتشتیان و یکی از چهار مرزبانی مهم دوره ساسانی نیز نام می‌برند (مسعودی، ۱۳٤٤: ۱/٦۰٥). دینوری مؤلف اواخر سده سوم هجری، گزارش ورود بهرام چوبین سردار ساسانی، پس از طغیان علیه خسروپرویز را با گذر از خوارزم به سرزمین‌های ترکان ارائه داده (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۲٥ و ۱۳۰) و بیرونی به وجود مزداییان پیش از اسلام در این سرزمین، اشاره کرده است (بیرونی، ۱۳٥۲: ۲۳٥) همچنان که کشفیات باستان‌شناسی مؤید مطلب اخیر است (Frumkin,1970:79).

جلوه‌هایی از پیوستگی جغرافیایی و سیاسی خوارزم را با خراسانِ ایران، طی گزارش‌های منابع فتوحات اعراب نیز می‌توان ملاحظه کرد؛ مقارن ورود اعراب، خوارزم به همراه فرارود (ماوراءالنهر) در شمار امیرنشین‌ها یا شاهک‌نشین‌های خراسان قرار داشت که با هم در رقابت و ستیز بسر می‌بردند. این شاهزادگان که از آن‌ها تحت عنوان «شاهزادگان محلی خراسان» یاد شده، هرساله در یکی از شهرهای مجاور گردآمده و با حل منازعات خویش برای عملیات جنگی علیه اعراب متحد می‌شدند به همین دلیل اعراب، موفق به فتح یکباره خوارزم نمی‌گردیدند؛ گزارش‌های دیگری تأکید می‌کنند کلیدهای طلایی شهرهای خوارزم به قتیبه بن مسلم عامل حجاج بن یوسف در خراسان طی سال ۹۳ق تحویل شده است (طبری، ۱۳۷٥: ۹/۳۸٥۲؛ بلاذری، ۱۳٦٤: ۲۰۸).

قرار گرفتن خوارزم در زمره «ملوک اطراف» و زیر نظر خاندان‌ها و امیرانِ طاهری، سامانی و غزنوی که به گفته منابع جغرافیایی قرون سوم تا پنجم هجری، میران (امیران) و سپهسالاران خراسان و نیشابور بودند گویای پیوستگی و تداوم تاریخی و سیاسی این خطه با تاریخ ایران و خراسان است چنانکه به‌طور مثال گفته‌شده، منصور بن طلحه از خاندان طاهری، حکمران خوارزم و شمال خراسان بوده است (تاریخ‌سیستان، ۱۳٦٦: ۲٥٦؛ حدودالعالم، ۱۳٤۰: ۱۲۳-۱۲۲؛ بیهقی، ۱۳۷٤: ۲/٤۹۲؛ ۳/۱۱۱۰). منابع این دوره، به‌وضوح پیرامون موقعیت جغرافیایی خوارزم و خراسان و ارتباط این دو ایالت با هم بحث و تبادل‌نظر کرده‌اند به‌طور نمونه، خوارزم در متون متقدم ازجمله تاریخ سیستان و الخراج، ناحیه‌ای از خراسان یاد شده و استخری در المسالک و الممالک نیز ضمن تأکید بر آن که «خوارزم یک نیمه در صورت خراسان و نیمی دیگر در صورت ماوراءالنهر» دارد، این سرزمین را جزو ماوراءالنهر نام برده است. در منابع جغرافیایی سده‌های میانه همچون صوره‌الارض و احسن‌التقاسیم ناحیه‌ای مجزا از این ایالت و آخرین حد آبادانی جیحون شمرده شده است (قدامه ابن‌جعفر،۱۳۷۰: ۱٤۲-۱۳۹؛ تاریخ‌سیستان، ۱۳٦٦: ۲۷-۲٦؛ ابن‌حوقل، ۱۳٤٥: ۱٦٦، ۱٦۲، ۲۰۷-۲۰٦؛ مقدسی، ۱۳٦۲: ۲/٤۱۲؛ استخری،۱۳٤۷: ۲۳٥، ۲۰٦؛ ابوالفداء، ۱۳٤۹: ٥٦۲-٥٥٦).

آنچه باعث ایجاد نظرات مختلف در مورد پیوستگی یا جدایی خوارزم از خراسان و ماوراءالنهر گردیده، موقعیت جغرافیایی این سرزمین تاریخی بوده است. گرداگرد خوارزم را بیابانی پر ریگ، محصور کرده بود که باعث جدایی از سایر نقاط خراسان و ماوراءالنهر می‌شد. ریگزار پیرامون خوارزم، مانع از آن می‌شد که حکومت‌های این ناحیه بتوانند محدوده متصرفات خود را گسترش زیادی دهند. سرزمینی محفوظ و مصون و راه تسخیر آن مسدود که به خاطر همین موقعیت جغرافیایی، تبعیدگاه خراسان خوانده می‌شد (بیهقی، ۱۳۷٤:۱/۱۳۹؛ ۲/٤۸۳؛ نرشخی، ۱۳٦۳: ۳٥۱-۳٤۱؛ جرفادقانی، ۱۳۷٤: ۹٦-۹٥، ۸٤). خوارزم گریزگاه و ثغری بزرگ در برابر ترکان بود. خوارزمیان قلاعی محکم، دیوارها، سدها و رباطهایی پیرامون شهرهای خود به وجود آورده بودند. شهر مملو از جمعیت و همگی سپاهی بودند حتی بقال، قصاب، نانوا و ریسنده ایشان، سرباز بود.

مردم خوارزم در همه شهرهای خراسان از مردم دیگر سرزمین‌ها به دلیل تاجر پیشه بودن، نوع پوشش و آشنایی که

نسبت به شناخت سلاح داشتند، قابل‌تمییز بودند. به‌طور مثال خوارزمیان کلاه‌کج می‌گذاردند که به‌راحتی از خراسانیان قابل شناختن بود و کُرتَه (پیراهن) می‌پوشیدند (حدودالعالم، ۱۳٤۰: ۱۳۸؛ ابن‌حوقل، ۱۳٤٥: ۲۱۰-۲۰۹؛ مقدسی، ۱۳٦۱: ۲/۳۷٤-۳۷۲) و بدین ترتیب این ناحیه مجزا و منزوی، توانسته بود فرهنگ خود را از نواحی مجاور، مستقل و نسبتاً دست‌نخورده نگه دارد. اخلاق ترکی، چابکی، صبر، شکیبایی، پیگیری در برابر مشکلات، شیر مردی و جوانمردی، قدرت و مناعت از خصائص دیگر آنان بود که منابع به آن‌ها اشاره داشته‌اند (حدودالعالم، ۱۳٤۰: ۱۳۸؛ ابن‌حوقل، ۱۳٤٥: ۲۱۰-۲۰۹؛ مقدسی، ۱۳٦۱: ۲/۳۷٤-۳۷۲؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ٥۹۸-٥۹۹).

سرنوشت تاریخی این خطه، زیر نظر حکومت‌های سلجوقی و خوارزمشاهی، در تداوم با تاریخ ایران و خراسان سده‌های ششم و هفتم هجری بوده است. در دوره ملکشاه سلجوقی (حک: ۴۸۵-۴۶۵ق)، خراج خوارزم، متعلق به اخراجات طشت‌دارخانه (هزینه آفتابه و لگن و حمام سلطان) اصفهان بود. از جانب آن سلطان، شحنگی آن ولایت به انوشتکین غَرچه از غلامان ترک واگذار شده بود. خاندان انوشتکین غرچه به‌تدریج و از زمان آتسز نواده وی، شروع به برداشتن گام‌های استقلال نمودند. چنانکه سه بار آتسز طی سال‌های ۵۳۳ق، ۵۳۵ق و ۵۳۸ق بر سلطان سنجر سلجوقی آخرین سلطان سلجوقیان بزرگ ایران که در مرو حکومت می‌کرد، شورید و در خراسان بنای تاخت و تاز گذاشت و سرانجام در ۵۵۱ق درگذشت.

خوارزمشاهیان به‌خصوص در زمان سلطان تکش و فرزندش سلطان محمد، نقش مهمی در تحولات سیاسی ایران طی قرون ششم و هفتم تا آمدن مغولان ایفا نمودند، اما هیچ‌گاه نتوانستند به نحوی مستقل و مقتدرانه خراسان را در قبال قدرت‌هایی که از شرق (آن‌سوی جیحون و آن‌سوی سند یعنی غوریان) و غرب (عباسیان)، قصد مداخله در آن را داشتند، دارا باشند. با این وجود آنان نواحی درونی ایران تا سمت غرب آن را سرزمین‌هایی می‌دیدند که می‌بایست تصرف می‌شد و بیش از آنکه اندیشه حفظ مرزهای شرقی پرخطر خراسان را داشته باشند، پیشروی به سمت غرب و آناطولی را مدنظر داشتند. با توجه به چنین رویکردی، صحراگردان مغول نیز در همین دوران و در مصاف با همین سلاطین، به سمت ایران هجوم آوردند.

خوارزم در مواجهه با مغولان

درحالی‌که مورخ مشهوری مانند بارتولد در کتاب *تاریخ ترک‌های آسیای میانه* از خوارزم به‌عنوان کشوری ترک معاصر هجوم مغول نام برده است (بارتولد، ۱۳۷٦: ۱٦۰)، گزارش‌های متون تاریخی آن ایام گویای آن است که خوارزم در پیوستگی جغرافیایی و سرزمینی ایران عصر خوارزمشاهی قرار داشته است. آنچه در ادامه آمده است از سویی به نحوه برخورد مغولان و خوارزم اشاره داشته و از سویی استناداتی ارائه داده که گویای چنین پیوستگی است.

سقوط خوارزم به‌عنوان پایتخت خوارزمشاهیان، با فجایع بین سیحون، جیحون و جنوب این رود، به‌صورت رخدادی واحد و پیوسته با مرزهای شمال شرق ایران یعنی خراسان، توسط مورخان این دوره مانند نسوی، ابن‌اثیر، شبانکاره‌ای، جوینی و غیره گزارش شده است. بنابراین گزارش‌ها پس از گذر مغولان از سیحون و به آتش کشیده شدن شهر بخارا (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۲٥/۳۰)، محمد خوارزمشاه، لشکریانی از سیستان جهت محافظت از تِرمِذ فراخواند. تسخیر این شهر بندری که یک پایه قلعه‌اش در جیحون قرار داشت، گذر مغولان به سرزمین‌های جنوب جیحون را تسریع می‌کرد. سلطان محمد خوارزمشاه به پیشنهاد مشاورانش که ماوراءالنهر از دست رفته است، «جُهد المُقِلی بجای باید آورد تا ممالک عراق و خراسان از دست نشود» (جوینی، ۱۳۸٥ :۲/۱۰٦) از جیحون عقب نشست و تا رسیدن سپاه سیستان تأمل نکرد، در نتیجه به گفته نسوی سپاهیان «بجمله کشته شدند» (تاریخ‌سیستان، ۱۳٦٦: ۳۹۳؛ نسوی، ۱۳۴۴: ٥۳).

سلطان محمد از مازندران، به اهل خوارزم پیغام فرستاد که «خوارزمیان بر ما و اسلاف ما حقوق بی‌نهایت دارند، این دشمن-مغولان- قویست، اهل خوارزم با آن‌ها مدارا کنند» (نسوی، ۱۳٤٤: ۱۲٤). ترکان خاتون، پس از شنیدن خبر عقب‌نشینی سلطان محمد از جیحون، بدون توجه به پیشنهاد چنگیز که به وی وعده حکومت خوارزم و خراسان در صورت همکاری داده بود اطمینان نکرد و «هر چه ممکن بود از حرم سلطان و فرزندان کوچک و نفایس خزائن برگرفت» (همان: ٥۷) و این خطه را در «میان بلاد مانند خیمه که

طناب‌های آن را بریده باشند» بدون سلطان رها کرد تا اینکه مغولان از راه رسیدند (٦١٨ق) و آن را پنج ماه در محاصره گرفتند. مغولان سرانجام با منجنیق‌هایی که از درختان توت ساخته بودند، خوارزم را فتح و رود جیحون را بر آن گشودند. مردان را قتل‌عام و زنان و بچه‌ها را به اسارت بردند (خواندمیر، ١٣٨٠: ٢/٦٤٧-٦٤٥، ٣٢٧؛ ٣/٧٤، ٣٥-٣٤؛ نسوی، ١٣٤٤: ١٢٤-١٢٣).

نواحی سیحون تا کنار جیحون به نحوی خراب شد که نه برزگر زراعت داشت و نه مسافر و سوداگر تردد (تتوی، ١٣٨٢: ٦/٤٠٤٧-٤٠٣٥). برای آنکه راه فتح شهرهای جنوب جیحون فراهم گردد، حشریان خجند، اترار، بخارا و سمرقند به‌کار گرفته شدند تا از سه فرسنگ راه، از کوهی سنگ بکشند و در جیحون بریزند (وصاف‌الحضره، ١٣٨٣: ٢٩٧). در مرو، شهر مرکزی خراسان به حدی کشتار شد که سیزده شبانه‌روز شمارش کشتگان به طول انجامید (خواندمیر، ١٣٨٠: ٣/٣٩) همچنان که نیشابور به‌حکم یرلیغ جهانگشای ویران شد. انبارهای غلات و آذوقه سوخت و «از حدود بلخ تا حد دامغان یک سال پیوسته خلق، گوشت آدمی و سگ و گربه می‌خوردند»(هروی، ١٣٨١: ١٢٧-١٢٦، ٩٦). بر اساس آنچه ذکر شد، گزارش فتوحات مغول، نه‌تنها به رخدادی اشاره می‌کنند که در کلیت زمانی و جغرافیایی واحدی صورت گرفته، بلکه به وجود یک حکومت واحد به نام خوارزمشاهیان بر سرزمین‌های ایرانی سیستان، مازندران، خراسان و خوارزم دلالت دارند. همچنان که پیشنهاد چنگیزخان مبنی بر واگذاری ولایات خوارزم و خراسان به ترکان خاتون، گویای آگاهی او از پیوستگی سیاسی و جغرافیایی و اداری این مناطق بوده است.

واگرایی خوارزم از ایران در پی هجوم مغول

تکه‌تکه شدن قلمرو خراسان بزرگ پس از هجوم مغول، مجادلات اولوس چنگیزی بر سر متصرفات یکدیگر، استقرار طوایف متعدد در این متصرفات و آغاز زندگی شبانی که هم هویت منطقه را تغییر داد و هم مبادلات تجاری را قطع نمود، بستر این گسست تاریخی را شکل داده است. آنچه در زیر آمده، توضیح اوضاع اجتماعی و اقتصادی خوارزم پس از هجوم مغول است.

تجزیه جغرافیای خراسان بزرگ و اثرات آن بر روابط اولوس چنگیزی

پس از مرگ چنگیز سرزمین‌های واقع در شمال مسیر سفلای سیر دریا (سیحون) و اطراف دریاچه‌های آرال و خزر به باتو فرزند جوچی واگذار گردید که دشت قپچاق مرکز آن به شمار می‌رفت و خوارزم هم در این قلمرو قرار داشت. این تیول در حدود جنوب و جنوب شرقی با تیول جغتای پسر دوم چنگیز هم‌مرز می‌شد که ماوراءالنهر مرکز آن عمدتاً میان دو رودخانه سیردریا و آمودریا قرار می‌گرفت و فرغانه یا خوقند و بدخشان هم جزئی از آن به شمار می‌رفت[1] (بالغزی، ١٤١٩: ٣/١١٢). سرزمین‌های جنوب و غرب جیحون در تقسیمات جانشینان چنگیز قرار نگرفت. اداره این نواحی به یک نهاد اداری و مالیاتی و یک سازمان نظامی به مرکزیت خراسان سپرده شده بود که روسای آن را خان بزرگ مغول انتخاب می‌کرد. مالیات جمع شده از این مناطق بین خان بزرگ و اولوس‌ها تقسیم می‌شد (گروسه، ١٣٥٣: ٥٧٥، ٥٧١). بااین وجود جغتای به‌عنوان حکمران ماوراءالنهر نقش تعیین‌کننده‌ای در انتخاب حاکمان خراسان تا آمدن هلاکو به ایران داشت و خان بزرگ- اوکتای جانشین چنگیز- خواست او را در تعویض حکمرانان خراسان مدنظر قرار می‌داد. خانات جوچی و بخصوص باتو و برکه نیز بر امور ایران نظارت می‌کردند. این نظارت تا زمان تأسیس دولت ایلخانی (٧٥٤-٦٥٤ق) ادامه داشت. هولاکوخان، با براندازی خلافت عباسی و قلعه‌های اسماعیلیه، دولت ایلخانی را در ایران (به غیر از بلخ و ماوراءالنهر) تأسیس کرد. بدین ترتیب، شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و خوارزم، پس از هجوم مغول، هر یک سهم یکی از اولوس‌های چنگیزی گردید و بسیاری از قسمت‌های تاریخی خراسان همچون مرو که مرکز خراسان بود و بلخ و ترمذ از شهرهای جنوب و یا لب جیحون از این ایالت جدا شدند

١ . طی فرمانی دیگر از سوی اوکتای، قسمت‌هایی از نواحی شمال شرق ایران به خاندان کَرت واگذار شد که شامل «بلده هرات با لواحق و مرافق از جام، باخرز، کوسویه، جزه، فوشنج، ازاب، تولک، غور، خیسار، فیروزکوه، غرجستان، مرغاب، مروجاق، فاریاب تا آب جیحون و اسفزار، فراه، سجستان، تکیناباد، کابل، تیراه و افغانستان تا شط سند و حد هند» می‌شد (اسفزاری، ١٣٣٨: ١/٤٠١).

و برخی به‌مانند هرات در سیطره خاندان‌های دیگری قرار گرفت که در اطاعت از ایران به سر می‌بردند و خوارزم هم از ماوراءالنهر جدا شد.

هجوم مغول و تسلط بر شهرهای خراسان، بیانگر این موضوع است که چگونه سرزمین مغولستان تا جنوب جیحون کشیده شده است؛ این در حالی بود که مغولستان یعنی سرزمین مغول‌ها در اوایل دولت چنگیزخانی، شامل نواحی اطراف رودهای کرولن و سلنگا بود (همدانی، ۱۳۳۸: ۳۹) اما سرانجام توانستند مغولستان را قلمروی معرفی کنند که تا حد رود سیحون می‌رسید. این قلمرو که در مجاورت سیحون موسوم به جغتاییان شرقی بود گاهی به نام جته هم در منابع آن زمان یاد شده است اما ذکر این نام در منابع اوایل قرن نهم گویای آن است که دیگر به‌طور کامل ترکستان در تصرف و تسلط صحراگردها درآمده است و نه‌تنها ماوراءالنهر میانه دو رود سیحون و جیحون از خراسان بزرگ جدا گردید بلکه دیگر حتی مرزهای خراسان به جنوب جیحون هم نمی‌رسید. شهرهایی که روزگاری نه‌چندان دور در شمار مهم‌ترین شهرهای خراسان تاریخی به شمار می‌رفتند اکنون دنباله‌ای از مرغزارهای آسیای مرکزی و محل استقرار طوایف متعدد شده، زندگی شبانی خود را آغاز نموده بودند. ابن‌بطوطه می‌گوید که خوارزم پس از مغول، «اکبر مدن الاتراک و اعظمها و اجملها و اضخمها» شده بود. زیباترین، بزرگ‌ترین، مهم‌ترین و معتبرترین شهرهای ترکان که بازارهای خوب، کوچه‌های وسیع، عمارات بسیار و محاسن بی‌شمار داشته است. شهر از کثرت جمعیت بسان دریا موج می‌زد و دارای مدرسه، مسجد و بازار قیصریه بوده است (ابن‌بطوطه، ۱۳۷۶: ۱/ ۴۴۳، ۲۴۷-۲۴۶، ۲۳۹). نکته جالب‌توجه در این سخن ابن‌بطوطه نهفته است که وی خوارزم را مهم‌ترین شهرهای ترکان برشمرده است.[۱] این در حالی است که در گذشته خسروان خوارزم، ایرانیانی بودند که جدشان سیاوش در جنگ با تورانیان کشته شده بود. همچنان که اسناد تاریخی عهد خوارزمشاهیان به‌مانند *التوسل الی ترسل* نشان می‌دهد که باوجودآنکه سلاطین خوارزمشاه خود ترک به شمار می‌رفتند بازهم حوزه خوارزم را در شمار ترکستان قرار نداده بودند؛ در نامه‌ای که سلطان تکش برای سلاطین غوری نوشته، می‌توان جدایی حوزه مرزی ترکستان از خوارزم را ملاحظه نمود؛ وی می‌نویسد: «همچنان از ترکستان افواج تازه قپچاق سر رسیده، وارد خدمات خوارزمشاه می‌گردند» (بغدادی، ۱۳۱۵: ۱۸۱-۱۸۰). اینکه، یزدی مورخ دربار تیمور که خود را به جغتاییان منسوب می‌کرده، از حملات وی به ایران تحت عنوان «حملات توران به ایران» یاد کرده است گویای تغییر موقعیت شهرهای ماوراءالنهر و خراسان است وی چنین سروده است:

جهانجو چو هر جا که شد کام یافت
زتوران دگر سوی ایران شتافت
سپه راند تا سوی ترمذ رسید
بر آن پل چون لشکر زجیحون گذشت
همه ملک ایران پر از بیم گشت

(یزدی،۱۳۸۷: ۱/ ۵۴۷)

همچنان که شاردن سیاح اواخر عصر صفوی، از سه ناحیه بخارا، بلخ و خوارزم یا اورگنج تحت عنوان نواحی «تاتارنشین سفلی» که آبادتر، بزرگ‌تر و مهم‌تر از سایر نواحی بودند یاد کرده است (شاردن، ۱۳۷۲: ۵/ ۱۷۰۶-۱۷۰۵). بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که بخشی از مناطق جغرافیایی خراسان بزرگ ابتدا به لحاظ هویتی، ارتباطشان با نواحی داخلی ایران کمرنگ شد. خوارزم در گام دوم، نه‌تنها بخشی از ایران و پایگاهی علیه کوچروان پس از هجوم مغول قلمداد نمی‌شود بلکه خود در حمله به خراسان نقش دارد.[۲] خانات دشت

---

۱. ابن‌بطوطه همچنین گزارش داده است که گواهی بخارائیان در خوارزم و دیگر جاها اعتباری نداشت. این گزارش نه‌تنها گویای موقعیت برتر خوارزم نسبت به بخارا در آن ایام است بلکه همچنین به وضعیت اسفبار بخارا که در گذشته از شهرهای مهم خراسان بوده اشاره دارد. چنانکه ابن‌بطوطه می‌گوید بخارا، مرو و بلخ، تحت امر جغتاییان که به‌شدت به یاسای چنگیزی متعهد بودند تا مدت‌ها به حال خرابی و ویرانی افتاده بودند و اثری از شهرت سابق بخارا به علم و شعر و ادب دیده نمی‌شد (ابن‌بطوطه، ۱۳۷۶: ۱/ ۴۴۳).

۲. شبیخون زدن به شهرهای خراسان و به اسارت بردن زنان و مردان و کودکان خراسانی و فروش آن‌ها در بازارهای پررونق برده در بخارا و خیوه باعث شده بود که دولت ایران تلاش کند بر این نواحی از طریق تلاش‌های دیپلماتیک (سفارت رضا قلی خان هدایت سفیر ایران به خوارزم) و عملیات نظامی (جنگ سرخس که منجر به کشته شدن

قبچاق (جوچیان) و اولوس جغتای (جغتاییان) یا ازبکان و نبردهای آنان با تیموریان و حملات و یورش‌های آنان به قلمرو ایلخانان، خوارزم را تحت‌الشعاع قرار داد. منطقه‌ای که تا پیش از هجوم مغول، نه به خاندان یا شخص، بلکه به نام جغرافیایی آن (خوارزم) شناخته می‌شد، به‌تدریج نامی متروک گشت و اسامی خاندان‌های چنگیزی، محور روایاتِ رخدادها قرار گرفت. توضیح آنکه مغولستان شکل‌گرفته درون مرزهای ایران، از وحدت و انسجام درونی برخوردار نبود. تقسیم و تجزیه مناطق میان اولوس‌های چنگیزی، به نزاع و جنگ بین آن‌ها دامن زد زیرا منافع اولوس‌ها، با تصرف منطقه دیگری تأمین می‌گردید. همان‌طور که تاریخ این منطقه پیش از هجوم مغول، نشان داده بود، خوارزم، خراسان و ماوراءالنهر، در حکم یک کل شمرده می‌شدند که اگر این کل را به بدن انسان تشبیه کنیم، جدا کردن هر عضو از آن، باعث اختلال در کارکرد او می‌شد. از این‌رو، هر یک از اولوس‌ها تلاش می‌کرد با تصرف منطقه دیگری، این مجموعه را به دست آورد. در غیر این صورت، ناحیه مجزای وی، کارکرد خود را همچون یک عضو به دور از بدن از دست می‌داد به‌طور مثال، خوارزم در قلمرو خانات جوچی قرار گرفت، اما جوچیان علاوه بر این ناحیه، ماوراءالنهر از قلمرو اولوس جغتای و آذربایجان واقع در قلمرو ایلخانان را نیز می‌خواستند، زیرا برای تجارت به این مناطق نیاز داشتند. جغتاییان، بین ایلخانان و جوچیان محصور شده بودند و ارتباط آن‌ها از طریق خوارزم و خراسان به دنیای آزاد برقرار می‌شد اما راه خراسان را ایلخانان و راه خوارزم را جوچیان سد کرده بودند؛ بخصوص که آن‌ها دامدار بودند و نیاز شدیدی به مراتع خراسان داشتند چنانکه از براق از خوانین جغتایی نقل است که گفته بود: «در این اقلیم زمین علف‌خوار و مواضع نزهت و تفرج و شکار ما تنگ است و بدین واسطه دائماً خاطر من متردد و منقبض است. اکنون اندیشه آن دارم که لشکری به ایران کشم و ملک خراسان و ممالک عراق را در ضبط آرم» (هروی، ۱۳۸۱: ۳۰۴).

به همان دلایلی که جغتاییان نیاز به تصرف خوارزم و خراسان برای رهایی از محصور شدن داشتند، تیمور نیز که یک و نیم‌قرن بعد از هجوم مغول، بر ماوراءالنهر تسلط یافته بود به تصرف خوارزم نیاز داشت.[1] نتیجه عملی چنین سیاستی، جنگ و دشمنی این مناطق با هم بود که مصادیق بارز آن در گزارش‌های هروی و وصاف در مورد قتل‌عام و سوزاندن شهرهای خراسان و بخش اعظم بلاد مازندران دیده می‌شود (همان: ۹۰، ۷۴؛ وصاف الحضره، ۱۳۸۳: ۲۹۶-۲۹۷).

افزون بر این، خان‌ها که عمدتاً نسب خود را به چنگیز و فرزندان و نوادگان او می‌رساندند در رأس امور سرزمین‌های ماوراءالنهر و خوارزم قرار گرفتند و از این‌رو تشکیلات خوارزم مبنای مغولی گرفت. خان‌زادگان متعدد با به دست آوردن صد یا پنجاه فرسخ زمین، هزارنفری برده و قلعه‌ای محکم برای خود تشکیلات و موقعیتی فراهم کرده، به جان شهرهای خوارزم، ماوراءالنهر و خراسان افتادند (هدایت، ۱۳۵٦: ۱۱٤، ۸۸، ۷۸؛ وامبری، ۱۳۸۷: ٤۲۸-٤۲۷، ۱۷۵؛ میرپنجه، ۱۳۷۰: ۱۲۰؛ کنستنکو، ۱۳۷۲: ۲۰٦-۲۰۲، ۲۰۱). به‌طور مثال ابوالخیرخان شیبانی، به سال ۸۳۹ق، خوارزم را از تیموریان پس گرفت و این منطقه را تبدیل به پایگاهی برای حملات متعدد به خراسان و استرآباد کرد (هدایت،۱۳۷۳: ۲۰۵؛ باسورث، ۱۳۸۱: ٥٤۹؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/٦٥-٦۳، ۱۰۸، ۱۰٦).

ازبکان می‌تاختند، می‌کشتند یا برده می‌ساختند، با این بهانه که ساکنان ایران پیروی مذهب صفویان کرده‌اند و «به فتوای مفتیان بخارا و خوارزم، روافض و کافر خوانده می‌شوند» (میرپنجه، ۱۳۷۰: ۱٤). ایلبارس خان از اعقاب تولی پسر چنگیز، ترکمن‌های یموت را به غارت سرزمین‌های مرزی ایران واداشت (مروی، ۱۳۷٤: ۲/٦۲٦؛ استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲٤۸). اکثر اوقات میان بخارایی‌ها و خیوه‌ای‌ها (خوارزم پس از هجوم مغول، خیوه نامیده می‌شد) جنگ رخ می‌داد اما در برابر دشمن مشترک یعنی ایرانی‌ها متحد می‌شدند. این روند

خان خیوه-محمدامین خان ازبک- گردید) اعمال‌نفوذ کند و مجدداً سیطره یابد (اعتمادالسلطنه، ۱۳٦۷: ۲/۱۲۰۹-۱۲۰۸).

۱. همچنان که خوارزم طی سال‌های ۷۷۳ و ۷۸۱ق از سوی تیمور که خود را منتسب به جغتاییان می‌دانست مورد هجوم قرار گرفت و چنان ویران گردید که در سراسر آن دیواری که کسی در سایه آن بیاساید نماند و بر ساحت ویران آن جو کاشتند و ساکنان آنجا را به ماوراءالنهر کوچانیدند (شامی، ۱۳٦۳: ۱٦-۱٥؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/٤۲٤-٤۲۱، ٤٤۳، ٦۱۳؛ راقم‌سمرقندی، ۱۳۸۰: ۱۸-۱۷؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۷/٤٦۹۱).

یعنی حمله خانات مستقر در این حدود، به خاطر عدم شکل‌گیری یک دولت واحد تا دوران قاجار ادامه یافت و به دشمنی خوارزم و ماوراءالنهر با خراسان ایران شدت بخشید. از سویی هیچ دولت واحدی، نمی‌توانست بر این مناطق مسلط شود زیرا منطبق با قوانین چنگیزی، صفحه‌ای جدید در تاریخ سیاسی این مناطق باز شده بود که «سلطنت دیار مشرق و ترکستان را متعلق به دودمان عظیم‌الشانِ چنگیزی می‌دانست»[1] (عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۵۶). هر یک از ایلات و قدرت‌های این حدود، به نحوی خود را منتسب به خانات چنگیز می‌کردند. جغتایی‌ها، جوچیان و هولاکوییان، ادعای میراث چنگیز داشتند چنانکه بعدها تیموریان هم خود را از اعقاب خانات جغتای می‌دانستند و ازبکان نیز ادعای میراث خانات جوچی را داشتند.

اختلافات بین خانات خیوه و بخارا و خوقند، مانع از پیوستگی آن‌ها و نیز پیوند با دولت ایران می‌شد. وامبری در این خصوص چنین نگاشته است: «ایلات تکه که برای کاروان‌های راه خیوه مخصوصاً ترس‌آور و خطرناك می‌باشند پیغام صلح‌خواهی نزد یموت‌ها فرستاده‌اند و آشتی کرده ضمناً تقاضا نموده‌اند که پس از انجام آن یك قرارداد دفاعی برای حمله به دشمن مشترك یعنی ایرانی‌ها بین خود منعقد سازند» (وامبری، ۱۳۸۷: ۱۱۶، ۲۹). ایرانی‌ها که اسناد تاریخی و باستان‌شناسی آن‌ها را به‌عنوان اصلی‌ترین ساکنان خوارزم معرفی می‌کند، به‌استثناء جمعیت کوچکی یا برده، یا برده آزاد شده بودند که نوکری و عراده‌کشی می‌کردند و زبانشان کم‌کم به ترکی تبدیل شده بود (هدایت، ۱۳۵٦: ۸۸-۸۵، ۷۸). خیوه‌ای‌ها آن‌ها را دگما (برده) و اولاد آن‌ها را «خانه‌زاد» می‌نامیدند. دگماها در مزارع کار می‌کردند و در مهمانی و جشن‌ها، در ورودی خانه میزبان، می‌ایستادند. ایلات برای اینکه مانع فرار آن‌ها گردند و برای اینکه بتوانند در آینده آن‌ها را مورد معامله قرار دهند و یا استفاده دیگری از آن‌ها بکنند، اسیران را وادار به ازدواج با زنان بومی می‌کردند و روزانه مبلغی جهت امرار معاش برای آن‌ها تعیین می‌کردند (وامبری، ۱۳۸۷: ٤٤٩، ٤٤٤؛ میرپنجه،۱۳۷۰: ۱۲۸-۱۲۷، ۱۲۳؛ هدایت، ۱۳۵٦: ٥٥).

طوایف ترکمان شامل یموت‌ها، چاودورها، گوکلان، قره‌قالپاق و کازاک‌ها می‌شدند که عمدتاً گله‌دار و صحراگرد بودند و از طریق جنگ و جدال و غارت گله‌ها و فروش اسرای ایرانی در بازارهای خیوه و بخارا امرار معاش می‌کردند (کنستنکو، ۱۳۷۲: ۲۰٦-۲۰٦، ۲۰۱؛ مینورسکی، ۱۳۸۷: ۳٦۹؛ مجدالاسلام‌کرمانی: ٤۸٦؛ میرپنجه،۱۳۷۰: ۱۲۳، ۱۲۰؛ هدایت، ۱۳۵٦: ۸۸، ۷۸). وامبری در *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه*، شرح مبسوطی از اوضاع اجتماعی این خطه و بخصوص وضعیت اسفناک ایرانی‌ها ارائه داده و می‌گوید که در خفت و خواری و بردگی زندگی می‌کردند. گزارش‌های وی را افرادی دیگری مانند میرپنجه که سال‌ها در خوارزم اسیر بوده و نیز هدایت، تکمیل و تائید نموده‌اند. به گفته آن‌ها بیشترین جمعیت خوارزم را ازبک‌ها و ترکمن‌ها تشکیل می‌دادند که به گفته وامبری، «شکل و رنگ چهره‌شان نشان‌دهنده ماهیت تاتاری آن‌ها بود»[2] (وامبری، ۱۳۸۷: ٤٤٤-٤٤۳، ٤٤۹).

گزارشِ سفر میرزا رضا قلی‌خان هدایت به خیوه که با عنوان سفارت‌نامه خوارزم چاپ‌شده، اطلاعات جالب‌توجهی از

۱. از این‌رو مشاهده می‌شود که حتی بعدها دولت‌های صفوی و افشار، اگرچه در مواقعی موفق به تصرف این مناطق و الحاق مجدد آن‌ها به ایران می‌شدند، اما درنهایت، حکومت را به نوادگانی از نسل چنگیز می‌سپردند. به‌طور نمونه نادرشاه افشار، دو تن از خاندان چنگیزی به نام‌های ابوالفیض خان و طاهر خان را به حکومت بخارا و خیوه منسوب کرد (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۲٤۳، ۲۸۸؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳٦۷: ۱۲۰۸/۲).

۲. باید توجه داشت که باوجود قطع روابط سیاسی و اقتصادی که پس از هجوم مغول رخ‌داده، گسست تاریخی پدیده‌ای زمان‌بر نیز است. در همین راستا وامبری به بسیاری از آداب و رسوم ازبک‌های خیوه‌ای اشاره داشته که معرف پیوستگی فرهنگی این منطقه با ایران تاریخی بوده است. وی در این خصوص چنین نگاشته است: «ازبک‌های خیوه‌ای نه‌تنها بسیاری از عادات بت‌پرستی را حفظ کرده بلکه نسبت به بسیاری از مراسم اختصاصی آئین پارسی هم باوفا مانده‌اند. نه در خوقند و نه در بخارا و نه در کشگر، ذوق موسیقی و اشعار ملی که با حرارت بیشتری در بین ایلات این حدود پدید آمده است مانند پایتخت خوارزم این‌طور دست‌نخورده باقی و محفوظ نمانده است. بعضی از تشریفات و برخی از بازی‌ها که در عصر حاکمیت خانات خیوه هنوز در خیوه متداول بوده، مسلماً از سکنه اولی که زرتشتی بوده‌اند باقی‌مانده است» (وامبری، ۱۳۸۷: ٤٤۲-٤٤۰).

خوارزم و وضعیت ایرانیانِ این منطقه ارائه داده است. این سفرنامه به همراه بسیاری از متون تاریخی دوره قاجار، عمدتاً تلاش کرده‌اند با یادآوری سابقه تمدنی ایران و خوارزم و لزوم اطاعت این خوانین از ایران به‌عنوان سرزمین مادری، وفاداری خوانین خیوه را به دولت ایران جلب کنند و آن‌ها را از خطر تسلط روس‌ها بترسانند اما گاه در میزان این وفاداری راه اغراق پیموده‌اند به‌طور نمونه و درحالی‌که، اخبار و روایات تاریخی، گسست خوارزم از سرزمین‌های ایرانی را پس از واقعه مغول تائید می‌کنند، اعتمادالسلطنه، وفاداری تاریخی خوانین خوارزم به پادشاه ایران را تا دوران قاجار مورد تائید قرار داده چنین نگاشته است: «ازآنجاکه از قدیم‌الایام رود جیحون به این‌طرف همیشه داخل خاك ایران بوده آنجا نیز در تحت اداره و اختیار اوامر و نواهی سلاطین ایران بود و حکام آنجا هم اگرچه از جماعت ازبکیه بودند لیکن متابعت و انقیاد سلاطین ایران می‌نمودند و اگر یک‌وقتی یکی از آن‌ها به استظهار بعد مسافت و صعوبت راه خیال خودسری می‌کرد پاداش و کیفر خود را می‌دید» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۲/۱۲۰۸-۱۲۰۷).

میرزا جهانگیر قاجار در ترجمه آثارالبلاد نیز ضمن اشاره به سابقه تمدنی ایران و خوارزم خاطرنشان می‌کند که به هنگام ترجمه این کتاب، روس‌ها در فکر تحرکاتی برای تسلط بر این منطقه بوده‌اند. وی در این خصوص چنین نگاشته است: «خیوه، پادشاهی دارد که قریب سی هزار سوار در اطاعت او باشند و به پادشاه ایران ارسال رسل و هدایا کنند و خود را وابسته این دولت- ابد مدت- دانند. از طرف دیگر، خاك خیوه به ولایات پادشاه روس متصل است و پادشاه روس را طمع در گرفتن آن ولایات است»(قزوینی، ۱۳۷۳: ۶۱۰). سرانجام نیز ترس منابع وقوع تاریخی یافت و روس‌ها که از مدت‌ها پیش درصدد بودند از راه ترکستان و بخارا به هندوستان بروند، به بهانه ناامنی جاده‌ها (نوایی، ۱۳۷۹: ۵۳؛ لاکهارت، ۱۳۸۳: ۵۲-۵۰؛ مجدالاسلام‌کرمانی، بی‌تا: ۴۹۳-۴۹۲، ۴۸۲-۴۸۱) و حملات ترکمن‌ها به قافله‌های تجار روس (بخارایی، ۱۳۷۷: ۳۲)، نواحی خیوه، تاشکند، سمرقند و بخارا را تسخیر کردند (شاکری، ۱۳۶۵: ۱۵۷). سپس با احداث راه‌آهن سراسری، گرایش تجاری خوارزمی‌ها را به سمت خود تغییر دادند که در مبحث پایانی، به این موضوع پرداخته شده است.

قطع مبادلات تجاری با خراسان و چرخش تجاری خوارزم به سمت روسیه

آنچه مشهود است، پیش از هجوم مغول نیز، منطقه خوارزم با مناطق ولگا و اروپای شرقی و روس‌ها روابط تجاری داشت (گرانتوسکی، ۱۳۵۹: ۲۰۳؛ ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۵۶؛ ابن‌فضلان، ۱۳٤٥: ٦٧-٦٤). ابن‌خردادبه جغرافیدان مسلمان قرن سوم هجری، از حضور بازرگانان روسی در ماوراءالنهر و خوارزم و یهودیانی که برای تجارت خویش در این مناطق از زبان‌های فارسی، اسلاوی، رومی و فرنگی بهره می‌بردند سخن گفته است (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۱٤٦-۱٤٥). کاث به داشتن بنّایان ماهر و رونق بازرگانی معروفیت داشت (حدودالعالم، ۱۳٤۰: ۱۲۳-۱۲۲؛ مقدسی، ۱۳٦۱: ۲/٤۱٦) و به همراه خیوق (خیوه معبر خوارزم)، هزار اسب و خانقاه (میانه هزار اسب و خیوه)، ازجمله نواحی حائز اهمیت خوارزم به شمار می‌رفتند. این نواحی اکثراً بر ساحل جیحون قرار داشته، از شریان‌های حیاتی این رودخانه در امر کشاورزی، ماهیگیری، کشتیرانی و تجارت بهره‌مند می‌شدند. جیحون امکان ارتباط تجاری میان خوارزم با سایر مناطق و مهم‌تر از همه بخارا و آمل را از طریق مسیر آبی فراهم می‌کرد (استخری، ۱۳٤۷: ۲۳٦؛ یاقوت‌حموی، ۱۳۸۳: ۱/۱۲۷). مسعودی از کشتی‌های بزرگی که در رود خزر با مال‌التجاره و اقسام کالاهای خوارزم در حرکت بودند یاد کرده است (مسعودی، ۱۳٤٤: ٦۱). خوارزم همچنین به دلیل فراوانی درختان توت اطراف خود، محل بافت و صدور بهترین پارچه‌های ابریشمی و نیز مرکز ماهی و گوسفند به شمار می‌رفت (ابن‌حوقل، ۱۳٤٥: ۲۰۹؛ مقدسی، ۱۳٦۱: ۲/٤۱۸؛ ابن‌رسته، ۱۳٦٥: ۱۰٤؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۹۹-۵۹۸). به گزارش منابع جغرافیایی، خوارزمی‌ها در شهرهای خراسان حضور پررنگی نیز داشتند و از درآمد آن‌ها سهم زیادی به اصفهان دوره سلجوقی می‌رسید. کاث، گذرگاه کاروان‌های تجاری مسافرانی بود که از دیار غُز به خراسان در رفت و آمد بودند و از دید مرکزیتش برای پیکار با غُزان و ترکان مهم بود. همچنین کاروان‌های بازرگانی از گرگانج به‌سوی ناحیهٔ گرگان حرکت می‌کردند (استخری، ۱۳٤۷: ۳۲؛

حدودالعالم، ۱۳٤۰: ۱۲۳، ۱۲۲؛ مقدسی، ۱۳٦۱: ٤۱٦/۲).

پس از هجوم مغول و در تاریخ حاکمیت اولوس‌های چنگیزی (هولاکوییان، جوچیان و جغتاییان)، رابطه‌ای جز منازعات و جنگ و غارت که تا دوران تیمور ادامه داشته دیده و گزارش نمی‌شود. چنانکه به‌طور مثال، در شهر بندری ترمذ که خراسان و ماوراءالنهر را به هم پیوند می‌داد و تاریخ بیهقی به وجود کشتی‌های بی‌شمار این منطقه در دوران غزنویان اشاره داشته (بیهقی، ۱۳۷۴: ۲۲۴) در هنگام عبور تیمور، حتی یک کشتی وجود نداشته که این امر خود به قطع روابط تجاری فوق‌الذکر اشاره دارد. حملات هم‌زمان از سمت ماوراءالنهر به مرزهای خراسان و از سمت شمال قفقاز به داخل ایران توسط اولوس‌های جوچی و جغتایی در تاریخ ایران بعد از اسلام بی‌سابقه بوده است. پس از آن نیز چنانکه گفته شد بسیاری از صنعتگران ایران طی حملات امیر تیمور به سمرقند برده شدند و این مهاجرت اجباری، نویدبخش تداوم حیات فرهنگی بین این دو بخش تجزیه‌شده پس از مغول بوده است اما به لحاظ اقتصادی، تجارت خاصی بین دو منطقه صورت نگرفته است. اسناد تاریخی نشان داده که علاوه بر قطع شدن تمام علقه‌های سیاسی و اجتماعی، از منظر اقتصادی نیز، خوارزم متمایل به داشتن روابط اقتصادی با نواحی ماوراءالنهر و روسیه بوده است.

به نظر می‌رسد که پس از فتح خوارزم توسط روس‌ها و با احداث خط آهن ترکستان، پیوندهای عمیق اقتصادی و فرهنگی بین این نواحی برقرار شد. طی حکومت خانات خیوه که عمده گزارش‌ها محدود به رهگذران و سفرنامه‌نویسان این دوره است، شهرهای بلخ، بخارا و خیوه ترقی و رشد کرده اما بنا به این گزارش‌ها عمده روابط تجاری با هندوستان و روسیه بوده است (بخارایی، ۱۳۷۷: ۲۲۴، ۳۲). کرزن از سفرنامه‌نویسان انگلیسی که درصدد شناسایی عملکرد روس‌ها برآمده، به موقعیت تجاری خیوه به‌عنوان مقصد واردات کالاهای روسی و انگلیسی به‌ویژه چای سیاه اشاره داشته است (کرزن، ۱۳۸۰: ۲۸٥/۱، ۱۲٦، ٦۷۸/۲). وامبری نیز ضمن بیان این نکته که در این هنگام «ینگی اورگنج» مرکز کارخانه‌ها و صنایع خانات خیوه بوده، شرح مبسوطی از اقلام غذایی و صنعتی خیوه مانند گندم، برنج، ابریشم، پنبه، انواع میوه، ماهی، مفرغ و پارچه‌های علفی ارائه کرده و می‌نویسد که طرف عمده تجارت، روسیه بوده است. به نوشته وامبری «تجارت با ایران و هرات چندان مهم نبود به دلیل اینکه طرق ارتباطی توسط ترکمن‌ها مسدود بوده است. بین خیوه و استرآباد، تجارت عبوری (ترانزیت) در دست یموت‌ها بود و معاملات با بخارا دارای اهمیت بیشتری بود». وامبری از تاجر ایرانی سخن گفته که با پوشش ترکمنی به تجارت بین ایران و خیوه مشغول بوده و چون اتراک متوجه حضور او شدند به کاروانی که وی در آن حضور داشت حمله کردند و چندین نفر را کشتند (وامبری، ۱۳۸۷: ٤۳۹-٤۳۷، ٤۳۳-٤۳۲، ۱۳۲). گزارش‌های هدایت نیز که کالاهای صادرشده روس، بخارا، خوقند و هرات به خیوه را برشمرده، عدم رابطه تجاری و اقتصادی بین ایران و خوارزم را تائید کرده است (هدایت، ۱۳٥٦: ۸۹، ۷۹، ٥۲، ٤۹-٤٦). به گزارش وامبری چهار راه از تهران تا خیوه وجود داشت که همگی ناامن بوده‌اند. وی می‌نویسد: «جاده اول از هشترخان و اورنبورگ به بخارا، جاده دوم از طریق مشهد و هرات، جاده سوم از مشهد و مرو و جاده چهارم از راه صحرای ترکمن و خیوه می‌گذشت. دو جاده اول خیلی گران تمام می‌شد و بعلاوه جنگ هرات موانع بسیاری در آن راه‌ها به وجود می‌آورد. دیگر جاده‌ها هم خالی از خطر نبود» (وامبری، ۱۳۸۷: ۲۹). ازجمله دلایل ناامنی این جاده‌ها عبارت بوده‌اند از: بازارهای پررونق برده‌فروشی، بیابان‌های پرخطر و بدون غذا و آشامیدنی، کشته و یا اسیر شدن و به بردگی رفتن، طوفان‌های شن که ممکن بود انسان را زنده‌به‌گور کنند و از همه مهم‌تر ایلات سرگردان خیوه که چادرنشین و خیمه‌گزین بودند و «کوچک‌ترین علامت تشخص و ثروت ممکن بود دیگ طمع آن‌ها را بجوش آورد» (همان: ۹۴، ۳۱).

نتیجه‌گیری

تا پیش از هجوم مغولان، منابع متعدد تاریخی، جغرافیایی و کتیبه‌های باستانی، خوارزم را بخشی از مملکت ایران برمی‌شمردند. ساکنان این حدود تا پیش از اسلام عمدتاً دهقان، تاجر و زمین‌دار بودند که همزیستی و تسامح مذهبی را در حضور ادیان متعدد فرا گرفته بودند. دولت‌های پس از اسلام ازجمله طاهریان و سامانیان، با برقراری اقتصاد آزاد و راندن صحراگردان به ماورای سیحون، امنیت، تجارت و رونق

شهرها را فراهم کردند، چنانکه امکان سفر جغرافیدانان متعدد به مناطق شمال جیحون و ازجمله خوارزم، فراهم گردید و گزارش دقیق راه‌ها و وضعیت اقتصادی و اجتماعی نواحی و شهرها را ارائه دادند. دولت‌های ترک نیز با در پیش گرفتن گسترش فتوحات به سمت غرب، خوارزم را به نواحی داخلی ایران ذیل یک جغرافیا و حاکمیت واحد، در پیوستگی دائم با سرزمین‌های میان دو رود، جنوب جیحون و به خصوص خراسان و بغداد که مرکز راه‌ها به شمار می‌رفتند، پیوند زدند. از همان ابتدای حملات مغول که نابودی قسمت‌های وسیعی از خراسان را به همراه داشت، بخش وسیعی از سرزمین‌های خراسان همچون بلخ، مرو، ماوراءالنهر و ازجمله خوارزم که مرکز ایران شرقی در عصر خوارزمشاهیان بود و روزگاری از آبادترین نواحی خراسان شمرده می‌شدند، دنباله‌ای از مرغزارهای آسیای مرکزی گردیدند. از آن پس حاکمیت بر این سرزمین‌ها حق خاندان‌های (جغتایی، جوچی، شیبانی، تیموری و ازبک) منتسب به چنگیز بود. طی این زمان، پیوندهای عمیق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خوارزم با خراسان بزرگ کمرنگ یا قطع شد. متعاقباً تحولات تاریخی و اجتماعی خوارزم که حاکمیت‌های متعدد آن در دشمنی مداوم با دولت‌های ایرانی قرار داشتند، موردعلاقه مورخان ایرانی قرار نگرفت و نام خوارزم از جغرافیا محوری به سمت قوم محوری حرکت کرد. طوایف متعددی که در پی هجوم مغول در منطقه مستقر شدند، با غارت کاروان‌ها، جنگ و جدال‌ها و ناامنی راه‌ها، امکان مسافرت و تردد تجار و سیاحان را محدود کردند. در این بین تفاوت در مذهب نیز بر ناامنی‌ها افزود، ناامنی‌هایی که گاه روس‌ها بر شدت آن می‌افزودند. نهایتاً فرصتی برای اجرای اهداف بلندمدت روس‌ها به وجود آمد. آن‌ها مناطق مرو، خوارزم و تاشکند را تصرف و با احداث راه‌آهن سراسری، ماوراءالنهر را از حصری که پس از تقسیمات چنگیزی، دچار آن شده بود و لاجرم خوارزم هم که گذرگاه ارتباطی برای ماوراءالنهر به شمار می‌رفت خارج کردند و سرنوشت این سرزمین‌ها همچنان که به لحاظ سیاسی، معیشتی و جمعیتی دنباله‌ای از مرغزارهای آسیای مرکزی شده بود، به‌تدریج در قلمرو سیاسی-اقتصادی روس‌ها مستحیل گردید.

فهرست منابع

۱. ابن‌اثیر، عزالدین علی. (۱۳۷۱). ***تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران.*** ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت. ج۳۰. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.

۲. ابن‌بطوطه، محمد بن عبدالله. (۱۳۷۶). ***سفرنامه.*** ترجمه دکتر محمد علی موحد. ج۱. تهران: سپهر.

۳. ابن‌حوقل، محمد. (۱۳۴۵). *صوره الارض.* ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۴. ابن‌خردادبه، عبیدالله بن عبدالله. (۱۳۷۱). ***مسالک و ممالک.*** ترجمه سعید خاکرند. تهران: میراث ملل.

۵. ابن‌رسته، احمد بن عمر. (۱۳۶۵). ***الاعلاق النفیسه.*** ترجمه حسین قره‌چانلو. تهران: امیرکبیر.

۶. ابن‌فضلان، احمد. (۱۳۴۵). ***سفرنامه.*** ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۷. ابن‌فقیه، ابوبکر احمد. (۱۳۴۹). *مختصر البلدان.* ترجمه ح. مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۸. ابوالفداء، اسماعیل بن علی. (۱۳۴۹). ***تقویم البلدان.*** ترجمه عبدالحمید آیتی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۹. استخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۴۷). ***مسالک و الممالک.*** به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۰. استرآبادی، میرزا مهدیخان. (۱۳۷۷). ***تاریخ جهانگشای نادری.*** تصحیح عبدالله انور. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۱۱. اسفزاری، معین‌الدین محمد. (۱۳۳۸). ***روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات.*** تصحیح سید محمدکاظم امام. تهران: دانشگاه.

۱۲. اعتمادالسلطنه، محمدحسن. (۱۳۶۷). ***تاریخ منتظم ناصری.*** تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. ج۲. تهران: دنیای کتاب.

۱۳. باسورث. کلیفورد ادموند. (۱۳۸۱). ***سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی.*** ترجمه فریدون بدره ای. تهران: مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران.

۱۴. بالغزی، کامل البالی. (۱۴۱۹). ***نهر الذهب فی تاریخ حلب.*** ج۳. حلب: دارالقلم.

۱۵. بخارائی، شمس. (۱۳۷۷). ***تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر.*** تهران: میراث مکتوب.

۱۶. براون، ادوارد. (۱۳۶۷). ***تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی***. ترجمه فتح‌الله مجتبائی و غلامحسین صدری افشار. تهران: مروارید.

۱۷. بغدادی، بهاءالدین محمد. (۱۳۱۵). ***التوسل الی الترسل***. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: شرکت سهامی چاپ.

۱۸. بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی. (۱۳۶۴). ***فتوح البلدان***. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: سروش.

۱۹. بیرونی، ابوریحان محمد. (۱۳۵۲). ***آثارالباقیه عن قرون الخالیه***. ترجمه علی‌اکبر دانا سرشت. تهران: امیرکبیر.

۲۰. بیهقی، ابوالفضل محمد. (۱۳۷۴). ***تاریخ بیهقی***. به کوشش خطیب رهبر. ج۳-۱. تهران: مهتاب.

۲۱. پورداوود، ابراهیم. (۱۳۷۷). ***ادبیات مزدیسنا، یشتها (قسمتی از کتاب مقدس اوستا)***. بمبئی: انجمن زرتشتیان ایران.

۲۲. ***تاریخ سیستان***. *مولف ناشناخته*. (۱۳۶۶). تصحیح ملك الشعراء بهار. تهران: پدیده خاور.

۲۳. تتوی، قاضی احمد. (۱۳۸۲). ***تاریخ الفی***. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. ج۷-۶ تهران: علمی و فرهنگی.

۲۴. ترکمان، اسکندربیگ منشی. (۱۳۸۲). ***تاریخ عالم‌آرای عباسی***. تصحیح ایرج افشار. ج۱. تهران: امیرکبیر.

۲۵. ثعالبی، ابومنصور محمد. (۱۳۸۴). ***شاهنامه ثعالبی***. ترجمه محمود هدایت. تهران: اساطیر.

۲۶. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر. (۱۳۷۴). ***ترجمه تاریخ یمینی***. تصحیح جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی.

۲۷. جعفریان، رسول. (۱۳۹۲). «مسئله مرکزیت و استمرار قدرت در حکومت خوارزمشاهیان». ***پژوهش‌های ایران‌شناسی***. (شماره ۱)، ۵۲-۳۳.

۲۸. جوزجانی. ابوعمر عثمان. (۱۳۶۳). ***طبقات ناصری***. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

۲۹. جوینی، علاءالدین عطاملك محمد. (۱۳۸۵). ***تاریخ جهانگشای جوینی***. تصحیح محمد قزوینی. ج۲. تهران: دنیای کتاب.

۳۰. ***حدودالعالم من المشرق الی المغرب***. (۱۳۴۰). مولف ناشناخته. ترجمه میرحسین شاه. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: دانشگاه تهران.

۳۱. خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله. (۱۳۸۰). ***تاریخ ذوالقرنین***. تصحیح ناصر افشارفر. تهران: سمت.

۳۲. خواندمیر، غیاث‌الدین. (۱۳۸۰). ***تاریخ حبیب‌السیر***. ج۳. تهران: خیام.

۳۳. خورموجی، محمدجعفر. (۱۳۶۳). ***حقایق الاخبار***. به کوشش حسین خدیوجم. تهران: نی.

۳۴. دالمانی، هانری رنه. (۱۳۳۵) ***سفرنامه از خراسان تا بختیاری***. ترجمه محمد علی فره‌وشی. تهران: امیرکبیر.

۳۵. دمشقی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۲). ***نخبه‌الدهر فی عجائب البر و البحر***. تهران: اساطیر.

۳۶. دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۸۳). ***اخبار الطوال***. ترجمه محمود مهدوی‌دامغانی. تهران: نی.

۳۷. راقم سمرقندی، میرسید شریف. (۱۳۸۰). ***تاریخ راقم***. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد موقوفات افشار.

۳۸. ***سفرنامه بخارا عصر محمدشاه قاجار***. (۱۳۷۳). مؤلف ناشناخته (قرن ۱۳). تهران: پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي.

۳۹. سهام الدوله، یارمحمدخان. (۱۳۷۴). ***سفرنامه***. گردآورنده قدرت‌الله روشنی. تهران: علمي فرهنگي.

۴۰. شارپ. رلف نارمن. (۱۳۴۶). ***فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی***. شیراز: دانشگاه شیراز.

۴۱. شاردن. ژان. (۱۳۷۲). ***سفرنامه***. ترجمه اقبال یغمایی. ج۵. تهران: توس.

۴۲. شاکری، رمضانعلی. (۱۳۶۵). ***اترکنامه تاریخ جامع قوچان***. تهران: امیرکبیر

۴۳. شامی، نظام‌الدین. (۱۳۶۳). ***ظفرنامه تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی***. تصحیح پناهی سمنانی. تهران: بامداد.

۴۴. طبری، محمد. (۱۳۷۵). ***تاریخ طبری***. ج۹. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۴۵. عدالت، عباس. (۱۳۸۹). «فرضیه فاجعه‌زدگی: تأثیر پایدار فاجعه مغول در تاریخ سیاسی، اجتماعی و علمی ایران». بخارا. (شماره ۷۸-۷۷)، ۲۶۲-۲۲۷.

۴۶. عقیلی، سیف‌الدین. (۱۳۶۴). ***تاریخ وزراء***. تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی محدث. تهران: اطلاعات.

۴۷. عوفی، محمد. (۱۳۷٤). ***جوامع الحکایات***. تصحیح جعفر شعار. تهران: سخن.

۴۸. فرای، ریچارد. (۱۳۶۵). ***بخارا دستاورد قرون‌وسطی***. ترجمه محمود محمودی. تهران: علمی و فرهنگی.

۴۹. قدامه بن جعفر. (۱۳۷۰). ***الخراج***. ترجمه حسین قره چانلو. تهران: البرز.

۵۰. قزوینی، زکریا. (۱۳۷۳). ***آثار البلاد و اخبارالعباد***. ترجمه میرزا جهانگیر قاجار. تهران: امیرکبیر.

۵۱. کنستنکو، اتاماژور. (۱۳۷۲). ***یاد یار؛ مجموعه مقالات درباره آسیای مرکزی***. به کوشش مسعود مهرابی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۵۲. کرزن، جورج. (۱۳۸۰). ***ایران و قضیه ایران***. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. ج۲-۱. تهران: علمی و فرهنگی.

۵۳. گرانتوسکی. ا. آ، و دیگران. (۱۳۵۹). ***تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز***. ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: پویش.

۵۴. گردیزی، ابوسعید عبدالحی. (۱۳۶۳). ***تاریخ گردیزی***. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

۵۵. گروسه، رنه. (۱۳۵۳). ***امپراتوری صحرانوردان***. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۵۶. لاکهارت، لارنس. (۱۳۸۳). ***انقراض سلسله صفویه***. ترجمه اسماعیل دولتشاهی. تهران: علمی فرهنگی.

۵۷. مجدالاسلام‌کرمانی، احمد. (بی‌تا). ***سفرنامه کلات***. تصحیح محمد خلیل پور. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

۵۸. مروی، محمدکاظم. (۱۳۷۴). ***عالم‌آرای نادری***. تصحیح محمدامین ریاحی. ج۲. تهران: علمی.

۵۹. مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵). ***زبده التواریخ***. تصحیح بهروز گودرزی. تهران: موقوفات افشار.

۶۰. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۴۴). ***مروج الذهب و معادن الجوهر***. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۶۱. مقدسی، ابوعبدالله محمد. (۱۳۶۱). ***أحسن التقاسیم فی المعرفه الاقالیم***. ترجمه علینقی منزوی. ج۲. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

۶۲. موزر، هنری. (۲۵۳۶). ***سفر به ترکستان و ایران***. به کوشش محمد گلبن. تهران: سحر.

۶۳. میرپنجه، اسماعیل. (۱۳۷۰). ***خاطرات اسارت***. به کوشش صفاءالدین تبرائیان. تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی.

۶۴. میرخواند، محمد. (۱۳۸۵). ***تاریخ روضه الصفا***. تصحیح جمشید کیان فر. تهران: اساطیر.

۶۵. مینورسکی. ولادیمیر. (۱۳۸۷). ***ایران در زمان نادرشاه***. ترجمه رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب.

۶۶. نرشخی. محمد. (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*. تصحیح مدرس رضوی. تهران: توس.

۶۷. نسوی، محمد. (۱۳۴۴). ***سیرت جلال‌الدین منکبرنی***. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۶۸. نوایی، عبدالحسین. (۱۳۷۹). ***رجال کتاب حبیب السیر***. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۶۹. نوری، محمدتقی. (۱۳۸۶). ***اشرف التواریخ***. تصحیح سوسن اصیلی. تهران: میراث مکتوب.

۷۰. وامبری، آرمینیوس. (۱۳۸۷). ***سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه***. ترجمه فتحعلی خواجه‌نوریان. تهران: علمی و فرهنگی.

۷۱. وصاف الحضره، شرف‌شیرازی. (۱۳۸۳). ***تحریر تاریخ وصاف***. عبدالمحمد آیتی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۷۲. هدایت، رضاقلی‌خان. (۱۳۵۶). ***سفارت‌نامه خوارزم***. به کوشش علی حصوری. تهران: طهوری.

۷۳. هروی، سیف بن محمد. (۱۳۸۱). ***پیراسته تاریخنامه هرات***. تصحیح محمد آصف فکرت. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

۷۴. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸). ***جامع التواریخ از آغاز خلافت هولاکو تا پایان دوره غازان خان***. به کوشش بهمن کریمی. تهران: اقبال.

۷۵. یاقوت‌حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله. (۱۳۶۲). ***برگزیده مشترک یاقوت حموی***. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: امیرکبیر.

۷۶. یاقوت‌حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله. (۱۳۸۳). ***معجم البلدان***. ترجمه علی‌نقی منزوی. ج۱. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

۷۷. یزدی، علی. (۱۳۸۷). ***ظفرنامه***. تصحیح عبدالحسین نوایی. ج۱. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

78. Asimov, M.S. and Bosworth, C.E. (1998). *History of Civilization of Central Asia*. Vol4. Paris: UNESCO

79. Frumkin, Gregoire (1970). *Archaeology in Soviet Central Asia*. Leiden: Brill.